

در این وقت که طیر بقاء از ارض عراق پرواز نمود و اهل شوق و اشتیاق بنار فراق در احتراق این نامه از این نمله فانیه بسوی احبّای خدا ارسال میشود که ای دوستان تا چشم باقی بگرئید و تا نفس موجود بنالید زیرا که بساط وصل و اتّصال و قرب و لقا در هم پیچیده شد و سلطان قضا باقتضای تقدیر مقدره فراش فصل و انفصال و هجر و فراق گسترده و اریاح هجر و فراق چنان وزیده که جمیع شاخسار وجود از غیب و شهود هم قمیص فنا پوشیده و بخزان بقا پیوستند پس ای چشم گریّه کن و ای گوش ناله بشنو و ای لسان ندبه و نوحه کن و ای جسد در تراب وطن گیر و مع کلّ ذلک نحمد الله علی ما اختصنا بهذه البلایا المتواتره و هذه الرّزایا المتوالیه و نشکره فی کلّ حین علی کلّ الاحوال و انه کان بنفسه الحقّ علی ما یقول شهید در جمیع الواح قبل ذکر یافت که وقتی آید و هنگامی شود که طیر عراقی آهنگ حجاز نماید پس بشتابید بسوی او ای عاشقان جمال سبحانی و ای والهان حرم ربّانی حال آنوقت رسید و آن نسیم وزید و آن طیر پرید و شما ندیدید و فائز نشدید و بمقصود نرسیدید باری آنچه مرقوم شد و هر چه مذکور آمد اقبال نمودید و گوش ندادید حال آنوقت گذشت و آن یوم از

دست رفت دیگر آن نسیم در این ارض نوزد و آن گل رخ نگشاید و آن  
باب مفتوح نشود هرگز شنیدید که بلبل باغ الهی جز بگلزار روحانی راحت  
جوید و یا مقرر گزیند هدهد سبای عشق جز در سینای روح وطن گیرد و یا  
قلوب عاشقان جز جمال معشوق منظوری طلبد و شما ای عاشقان بخیال  
خود مشغول شدید و هرگز عزم دیار معشوق ننمودید زهی غفلت که امکان  
را فرو گرفته و اکوان را احاطه نموده که شمس در وسط زوال منیر و درّی و  
روشن و جمیع بطیور لیل همراز و هم آواز گشتید و اختم القول بما غنت  
عندليب الفراق فی ارض العراق و ینادی کلّ من سکن فی شطر الآفاق بان  
طیر البقاء قد طارت الی مدینه العماء و حمامة الرّوح قد صعدت من غصن و  
ارادت غصناً اخری اذا فا بکون یا ملاً العاشقین و یا اهل ملاً العالین و  
کذلک نلقى علیکم آیات الفراق لعلّ تقومون عن مراقد الغفلة و تکوننّ من  
الذینهم کانوا من المتذکرین بگو ای اهل نفاق این بلبل وثاق از گل وصال  
پرید و عزم گلزار فراق نمود و عشاق آفاق را در شطر عراق بسوخت پس ای  
دوستان بهجران مبتلی وصل جانان را فراموش ننمائید بنالید و تخم صبر در  
ارض طیّبه قلب بکارید و بآب چشم آبش دهید تا ثمر شیرین دهد اینست  
وصیّت بلبل گلزار الهی پس بشنوید.

بنام دوست گل معنوی در رضوان الهی بقدم ربیع معانی مشهود  
ولیکن بلبلان صوری محروم مانده اند گل گوید ای بلبلان منم محبوب شما و با  
کمال لون و نفحه عطریّه و لطافت و طراوت منیعه ظاهر شده ام با یار  
بیامیزید و از دوست مگریزید بلبلان مجاز گویند ما از اهل یشریم و بگل  
حجاز انس داشته و تو از اهل حقیقتی و در دبستان عراق کشف نقاب  
نموده گل گفت معلوم شد که در کلّ احیان از جمال رحمن محروم بوده اید و  
هیچوقت مرا نشناخته اید بلکه جدار و روافد و دیار را شناخته اید چه اگر  
مرا میشناختید حال از یار خود نمیگریختید ای بلبلان من خود نه از یشریم و  
نه او بطحاء و نه از عراق و نه از شام ولیکن گاهی بتفرج و سیر در دیارم  
سایرم گاهی در مصر و وقتی در بیت اللحم و جلیل و گاهی در حجاز و  
گاهی در عراق و فارس و حال در ادرنه کشف نقاب نموده ام شما بحبّ من  
معروفید ولیکن از من غافل معلوم شد که زاغید و رسم بلبل آموخته اید در  
ارض وهم و تقلید سائید و از روضه مبارکه توحید محروم مثل شما مثل آن  
جغد است که وقتی بلبلی را گفت که زاغ از تو بهتر میخواند بلبل گفت که  
ای جغد چرا از انصاف گذشتی و ازحق چشم برداشته آخر هر دعوی را  
برهانی لازم است و هر قولی را دلیلی حال من حاضر و زاغ بخواند تا بخوانم

گفت این کلمه مقبول نیست بلکه مردود است چه که من از رضوانی نغمه خوشی استماع نمودم بعد از صاحب نغمه پرسیدم مذکور نمودند که این صوت زاغ بود و علاوه بر آن مشاهده شد که زاغی از آن بستان بیرون آمد یقین نمودم که قائل صادق است بلبل بیچاره گفت ای جغد آن صوت زاغ نبود صوت من بود و حال بهمان نغمه که شنیدی بلکه احسن و ابداع از کن تغنی نمایم گفت مرا باین کلمات رجوعی نیست و این قول مقبول نه چه که من همچه شنیده‌ام و از آبا و امثال خود و حال آن زاغ حاضر و سند هم در دست اگر توبودی چگونه اسم او شهرت نمود بلبل گفت ای بی انصاف مرا صیّاد کین در کمین بود و سیف ظلم از عقب لذا باسم زاغ شهرت یافت من از غایت ظهور مستور ماندم و از کمال تغنی بسکوت مشهود ولیکن صاحبان آذان نغمه رحمن را از نعیب زاغان تمیز دهند حال تو باصل صوت و لحن ناظر شو لیظهر لک الحقّ و شما ای بلبلان صورت مثل آن جغد بنظر می‌آید که ذره وهم را بصد هزار یقین تبدیل ننمائید و حرفی از آنچه شنیده‌اید بعالم شهود و مکاشفه مبادله نکنید بشنوید نصح یار را و بنظر اغیار بر منظر نگار ناظر مباشید مرا بمن شناسید نه بمقرّ و دیار در این گفتگو بودند که ناگاه از حدیقه مبارکه کان لله بلبلی نورانی

بطراز رحمانی و نغمهٔ ربّانی وارد و بطواف گل مشغول شد گفت ای بلبلان اگر چه بصورت بلبلید ولیکن چندی با زاغان مونس گشته‌اید و سیرتشان در شما ظاهر و مشهود مقرّتان این رضوان نه پیرید و بروید این گل روحانی مطاف بلبلان آشیان رحمانی است پس ای بلبلان انسانی جهد نمائید که دوست را بشناسید و دست تعدّی خزان را از این گل رضوان رحمن قطع نمائید یعنی ای دوستان حق کمر خدمت محکم بر بندید و اهل آفاق را از مکر و نفاق اهل شقاق حفظ نمائید و اگر بخضوع و خشوع و سایر سجایای حق بین عباد ظاهر شوید ذیل تقدیس از مفتریات ابلیس و مظاهرش طاهر ماند و آلوده نشود و کذب مفترین بر عالمیان ظاهر و هُویدا گردد و اگر نعوذ بالله عمل خیر مرضیه از شما مشاهده شود جمیع بمقرّ اقدس راجع و همان اعمال مثبت مفتریات مشرکین خواهد شد و هذا لحقّ الیقین وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.